

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی
الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا
سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداءه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

حلول ماه مبارک ذی الحجة الحرام را که مشحون از خیرات و برکات و هم چنین
فرصت‌های بسیار مغتنم هست به خصوص دهه اولای آن و هیجدهم این ماه که روز ولایت
هست خدمت همه شما عزیزان تبریک عرض می‌کنم و از خدای متعال مسألت داریم که
همه ما را مشمول عنایات خودش قرار دهد و توفیق بهره‌برداری از این ماه شریف.

بحث در فوارق اصول عملیه و امارات بود. تا به حال سه فرق بیان شد.

فرق چهارم:

آن دو فرقی که گفته شد دو فرقی افتراق در ناحیه موضوع بود و یک فرق هم؛ فرق
سوم هم ... سوم عددی نه ترتیبی که عرض کردیم در ناحیه ادله داله بود. یعنی فقط یک
تفاوت در لسان ادله بود. این فرق چهارم یک فرق محتوایی است اما در ناحیه مجعول در
باب امارات و اصول که از محقق نائینی رضوان الله علیه هست که ایشان می‌فرماید
امارات و اصول در ناحیه مجعول و آن چه که شارع جعل فرموده در آن‌ها با هم تفاوت
دارد ولو از نظر موضوع تفاوت نداشته باشند.

فرمایش این بزرگوار رضوان الله علیه در جاهای مختلف یک مقداری با هم تفاوت می‌کند.
مجموع کلمات‌شان بخواهیم روی هم بریزیم به تحریرِ منا این می‌شود که شارع مقدس
کالعقلاء در موارد جعل حج و اعتبارات و مرجع کپی‌برداری می‌کنند از آن چه که حجت
ذاتی است که عبارت است از قطع. هم عقلاء این چنین هستند، هم شارع این چنین است
که از جهات مختلفی که در حجت ذاتی که قطع است وجود دارد کپی‌برداری می‌کنند. این
مقدمه اولی کلام‌شان.

مقدمه ثانیه این است که در حجت ذاتی که قطع باشد ما مجموعاً پنج جهت داریم. بعضی
جاها ایشان فرموده سه جهت، بعد یک جهت یک جا دیگر به آن اضافه فرموده بعد در
ضمن کلامش مطلبی فرموده که از آن در می‌آید یک جهت خامسی هم وجود دارد فلذا ما
مجموعاً این جور تحریر می‌کنیم که در حجت ذاتی مجموعاً پنج جهت وجود دارد.

جهت اولی این است که قطع و یقین یک حالت نفسانی است برای انسان. هر که قطع
پیدا می‌کند قهراً یک صفتی برای نفسش پیدا می‌شود که این نفس شد قاطعه، شد موقن،
شد اهل یقین، این صفت را واجد شد. این یک جهت، که کونه صفتاً للنفس.

جهت دوم این است که این قطع کاشفیت دارد، طریقت دارد، واقع‌نمایی دارد. حالا چه
جوری واقع‌نمایی دارد این‌ها دیگر محل بحثش اصول و این جا نیست که این صورت ذهنیه

اگر گفتیم علم و قطع صورت ذهنیه است این چه جوری واقع‌نمایی دارد، تحلیلش چیه، توضیحش چیه، این مباحث فلسفی و مربوط به علوم عقلی است. ولی آن چه که ما درک می‌کنیم صرف‌نظر از آن اصطلاحات و آن تحلیلات همین است که واقعیتی است که وقتی انسان قطع پیدا می‌کند این قطعش او را با واقع پیوند می‌دهد، با آن مقطوع خارجی پیوند می‌دهد. فلذا عبارات مختلفی در این جا به کار برده می‌شود که این قطع کاشف است، این قطع طریق است، این قطع واسطه در اثبات است، یعنی بین قاطع و آن واقع واسطه می‌شود و این را واقف به آن واقع می‌کند. پس قطع واسطه در اثبات است. این عبارتها در این باب همه‌اش قابل گفتن است و درسته و صحیح است. پس طریق کاشف واسطه فی الاثبات بین القاطع و الواقع. این هم جهت ثانی‌ای است که در هر قطعی و در هر حجت ذاتیه‌ای وجود دارد.

جهت سوم این است که وقتی این قطع متعلق بشود به یک امر محبوبی، مورد اشتیاقی و یا یک امر محذّر منه‌ی و یا به امر مولایی این قطع چون به آن واقع خورده است تحریک می‌کند قاطع را به عمل مناسب با آن مقطوع. خب اگر کسی تشنه است یک آب را دید این قطع به این که این آب است باعث می‌شود که تحریک بشود برود به طرف آب و بردار بیاشامد. این عمل مناسب در این جا این هست. اگر یقین کرد این اسد است و می‌داند و باز از آن طرف یقین دارد که اسد هم درنده است و ضرر رساننده است، این دو تا یقین‌ها؛ یقین به این که این اسد است و یقین به این که اسد چنین امری را دارد این یقین‌ها باعث می‌شود که فرار کند. اگر یقین کرد این خواسته مولی است، این امر مولی است تحریک می‌شود به این که انجام بدهد. اگر فهمید نهی مولی است، تحریک می‌شود که اجتناب بکند. پس بنابراین یک امر سوم و جهت سومی که در باب حج ذاتیه هست این است که تحریک می‌کند، باعث تحرک قاطع می‌شود نحو المتعلق علی حسب اختلاف الموارد که آن عمل چه خواهد بود. پس اصل این تحریک و حرکت کردن به سوی متعلق یکی از آثار و مقتضیات حجت ذاتی و قطعی است.

امر چهارمی که وجود دارد در باب حجت ذاتی این است که خب کسی که یقین دارد این آب است، این آب را که می‌نوشد، حرکت پیدا کرد که آب را بنوشد علی‌الله‌ الواقع می‌نوشد نه احتیاطاً که لعل. رجائاً دیگه این کار را نمی‌کند. به عنوان این که این واقع است، چون واقع را دیده، واقع به او رسیده. این چون آب است می‌نوشد.

پس بنابراین امر چهارم این است که در باب حج ذاتیه این قطع اقتضاء می‌کند که متحرک به نحو متعلق آن را انجام می‌دهد براساس این که یراه واقعاً. چون واقع است آن را انجام می‌دهد نه تعبداً، نه رجائاً، نه احتیاطاً. این از این جهات نیست. این هم مقتضای چهارم.

مقتضای پنجم این است که اگر قطع و یقین تعلق بگیرد به چیزی که يصلح للتنجیز، موجب تنجیز می‌شود. مثل امر مولی. اوامر مولی قابلیت صفت تنجیز را دارند یعنی می‌توانند گردنگیری پیدا کنند، می‌توانند مما يستحق علی عدم امتثال العقوبة بشوند و هکذا.

بنابراین جهت پنجمی که در حجت ذاتیه هست این است که بوجب تنجیز و التعذیر در موارد مختلف. اگر اصابه به واقع کرد و آن واقع تکلیف بود، تنجیز. اگر ...

سؤال: فرق سوم با پنجم چیه؟

جواب: سوم حرکت عملی شخص است نه تنجز. تنجز صفت آن ...

سؤال: نتیجه‌اش همان می‌شود.

جواب: دو تا امر است. تنجز یعنی این که این شد شئی‌ای و چیزی که فاعلش استحقاق عقاب دارد یا فاعلش استحقاق ثواب دارد یا تارکش استحقاق عقاب دارد. پس آن جری عملی است. آن سوم جری عملی است به طرف آن متعلق و آن مقطوع اگر امری باشد که مورد خواست و طلب قاطع هست.

خب پس بنابراین ما در این جا؛ در حجت ذاتیه پنج امر داریم: صفة للنفس، طریق کاشف و واسطة فی اثبات، موجب للجری العلمی، لأصل الجری العلمی. چهار؛ موجب لكون هذا الجری علی كونه واقعاً، بر اساس این که واقع است. ششم؛ كونه موجباً للتنجز و التّعذیر. این پنج تا جهتی است که در هر قطعی و هر حجت ذاتیه‌ای وجود دارد. این هم مقدمه ثانیه.

مقدمه ثالثه:

سؤال: استاد کسی که در صورت خطاء تعذر می‌آید این هم لازمه قطع است؟

جواب: ایشان می‌فرمایند بله. در این جا دو تا نظر هست یکی این که همین تعذر هم لازمه قطع است. بعضی‌ها می‌گویند نه، لازمه آن جهلی است که همراه این قطع وجود دارد. یعنی در حقیقت آن چون جاهل است و عالم نبوده آن جهل عذرش هست. که این حالا در مبحث قبل... ولی آقای نائینی می‌فرماید موجب تعذیر و تنجیز است و این آن که چه مشهور است بین اصولیین هست همین است که قطع منجز و معذر است. خلافاً لایروانی که می‌فرماید منجز هست اما قطع معذر نیست. آن مواردی که تعذیر هست مثل این که قطع پیدا کرده است به این که امر مولی این است ولی خطا کرده و واقعاً حرام بوده. این جا آن چه که عذر شخص هست علمش به وجوبی که خطا هست نیست، جهلش نسبت به آن حرمت است. ایشان این طوری می‌فرماید. ولی بقیه معمولاً می‌فرمایند همین علم به این وجوب عذرش هست نه آن جهلی که همراه این قطع هست. حالا فعلاً حرف آقای نائینی را داریم نقل می‌کنیم و مشهور هم که این را می‌گویند؛ کفایه و رسائل و معمول کتبی که خواندید می‌گویند قطع معذر و منجز است.

خب این مقدمه ثانیه.

مقدمه ثالثه این است که این امور خمسہ بعضی بر بعضی ترتب دارد. مثلاً ایشان می‌فرماید یک امر ثانی که کاشفیت و طریقیتش باشد در رتبه بعد از آن صفت است. یعنی یک چیزی در نفس پیدا می‌شود، یک صفتی پیدا می‌شود حالا این صفت طریقیت دارد. پس رتبه این ثانیه متأخر است از اولی. و رتبه ثالثه و رابعه یعنی آن جری عملی که ثالثه بود. مجرد جری عملی، اصل جری عملی و آن رابعه که جری براساس این که این واقع است، نه براساس رجاء و احتیاط و امثال این‌ها. این دو تا ناشی از چی می‌شوند؟ از ثانیه. در عرض ثانیه نیستند، در طول ثانیه هستند. یعنی چون این قطع واقع را نشان داده است و آن واقع محبوب شخص هست و نیاز به آن دارد طبق یک قطع دیگری که دارد از این جهت عطشان می‌رود دنبال آبی که یقین به آن پیدا کرده. چون حیث ثانیه بود. اگر عمل می‌کند براساس این که واقع است چرا این کار را می‌کند؟ آن ثانی موجب شد، آن جهت ثانیه موجب این شد.

پس ثالثه و الرابعه امران متفرعان على الثانية است. منشأش آن ثانی شد.

سؤال: ببخشید این توضیحات ...

جواب: شش تا نگفتیم. پنج تا.

سؤال: ...

جواب: نه شش تا عرض نکردیم.

و اما آن خامسه که چی باشد؟ که آن تعذیر و تنجیز باشد آن هم مترتب بر ثانی است و در عرض ثالثه و رابعه هست. متفرع بر ثانی است و در عرض ثالثه و رابعه است. یعنی نه از آنها تولد پیدا می‌کند و نه منشأ ثالثه و رابعه است. هیچکدام. خودش مثل ثالثه و رابعه، متفرع عن ثانیه. این حرف آقای نائینی است. البته مقرر معظم در فرائد الاصول یک حاشیه مناسبی این جا زده بر فرمایش آقای نائینی که تنجز هم ... ایشان می‌خواهد بگوید متفرع هست ببخشید آن ثالثه که تحرک باشد ایشان می‌گوید آن هم در مواردی که اوامر مولی باشد متفرع بر خامسه است. یعنی وقتی مولی می‌گوید صلّ ما چرا دنبالش می‌رویم؟ چون تنجز پیدا کردیم. به خاطر این دنبالش می‌رویم. آقای نائینی این را ندارند در کلامشان. پس بنابراین حالا فرمایش ... خواستم این حاشیه مقرر را عرض کنم برای این که یک قدری مطلب را بیشتر توضیح می‌دهد و واضح می‌کند. پس بنابراین آقای نائینی فعلاً حرف‌شان این است که ثالثه و رابعه متفرع بر ثانیه است. خامسه هم متفرع بر ثانیه است. و نه متفرع بر سه و چهار است، و نه سه و چهار متولد از اوست. به هم ربطی ندارند. این هم مقدمه سوم.

حالا بعد از این که این مقدمات روشن شد ایشان می‌فرمایند این واقعیتی است که در حجج ذاتیه وجود دارد. حالا مقنن تارّه می‌آید از آن حیث ثانیه کپی‌برداری می‌کند. یک چیزی را تعیداً برای آن همان حیثیت ثانیه را قرار می‌دهد، جعل می‌کند. هر جا این کار را کرد آن می‌شود اماره. که حیثیت ثانیه قطع را اعتباراً تشریعاً برای آن قرار می‌دهد. هر جا این کار را کرد، مجعول مقنن و شارع این شد، این کپی‌برداری شد آن شئی می‌شود اماره. هر جا آن کپی‌بردایش از مرحله ثالثه بود یعنی گفت همین عمل کن طبق این، فقط جری عملی داشته باش این می‌شود اصل عملی غیرمحرز. هر جا آمد گفت جری عملی کن مبنیاً علیّ الله الواقع؛ به پنداشت این که واقع است عمل کن، مبنیاً بر این واقع است عمل کن، یعنی از مرحله چهارم کپی برداشت این می‌شود اصل محرز. و این احرازی که شما دیدید در این سومی در اصول محرز هست زمین تا آسمان با این احرازی که در اماره هست تفاوت دارد. در هر دو جا ما احراز داریم، حرف از احراز زده می‌شود اما در امارات که کپی از مرحله ثانیه برداشته می‌شود احراز واقع است یعنی همان طور قطع محرز واقع بود، کاشف از واقع بود، واسطه‌ای بین من و واقع بود، این جا می‌گوید آقا قول زراره، قول ثقه، ظواهر و سایر امارات من او را چی قرار دادم؟ در عالم قانون، تشریع او را کاشف واقع قرار دادم. اما در آن اصول محرز نمی‌گوید آن را کاشف واقع قرار دادم. می‌گوید مثل آدم‌هایی که وقتی واقع برای آنها کشف می‌شود چه جور عمل می‌کنند مثل آنها عمل کن. یعنی آنها عمل می‌کنند علیّ الله الواقع. من بدون این که تو را کاشف از واقع برای تو قرار داده باشم و بدون این که واقع برای تو کشف شده باشد به تو می‌گویم مثل آنها عمل کن، یعنی عمل کن بانیاً علیّ الله الواقع. پس این می‌شود احراز در مقام عمل، یعنی عمل محرزانه کردن نه احراز داشتن. عمل محرزانه داشتن.

پس در امارات می‌شود محرز واقع ولی در این جا می‌شود عامل محرزانه. مثل آدم‌های محرز عمل می‌کند بلا این که محرز باشد، بدون این که محرز واقع باشد.

سؤال: فرق شما فرق ماهوی در واقع ندارد.

جواب: این قدر این‌ها فرق می‌کند و بر این‌ها آثار مترتب کرده این بزرگوار.

خب خیلی زیبا فکر کردند. ایشان می‌گویند ببینید این چیزهای اعتباری کپی‌برداری از چیزهای واقعی است. ملکیت مثلاً کپی‌برداری از چیه؟ از مقوله جدّه است. چون در مقوله جدّه یک احاطه‌ای دارد دیگه مثل عمامه بر سر ما. از این کپی‌برداری می‌کند ملکیت درست می‌شود. حقیقت درست می‌شود. همه تشریعات وضعیه می‌گویند کپی‌برداری از واقعیات عینیّه است. یکی از آن تشریعات هم باب چیه؟ جعل حج و امارات و اصول عملیه است. تشریعات شارع در این ابواب، در امارات، در اصول همه چیه؟ کپی‌برداری از آن حجت ذاتی است. ما یک حجت ذاتی در عالم بیشتر نداریم و آن قطع است. همه این‌ها کپی‌برداری از آن جا است منتها یک وقت کپی‌برداری از امر ثانی است. امر اول ایشان می‌گویند قابل کپی‌برداری نیست. آن یک امر تکوینی واقعی است. یک وقت از امر ثانی کپی برمی‌دارد، می‌شود اماره. یک وقت از ثالثه برمی‌دارد می‌شود اصل عملی غیر محرز. یک وقت از رابعه برمی‌دارد می‌شود اصل عملی محرز. از خامسه می‌شود کپی بردار یا نه؟ ایشان می‌گویند نمی‌شود. خلافاً لآقای آخوند که می‌گویند امارات جعل معذرت و منجزیت است. ایشان می‌گویند نمی‌شود. چرا؟ می‌گویند چون تا یک چیزی طریق نباشد نمی‌شود معذر و منجز باشد. نمی‌شود یک چیزی که واقع را نشان نمی‌دهد، آن حیث را ندارد؛ نه ذاتاً نه جعلاً، نه خودش دارد و نه به آن دادند، وقتی این جوری است منجز و معذر نمی‌تواند باشد چرا؟ چون آن واقع فی غیابه الحجب است. آن واقع غائب غائب است. چیزی که غائب است نمی‌شود در حین غائب بودنش بگوئی منجز است. باید یک رخی بنمایاند إما بالقطع و إما به چیزی که شما رخ نمای او قرار دادید. پس این جعل منجزیت و معذرت مستقیماً نمی‌شود الا بعد از این که آن حیثیت ثانیّه، از آن حیثیت ثانیّه کپی برداشتیم. وقتی از آن کپی برداشتیم دیگه بقیه‌اش خودش دنبالش می‌آید نمی‌خواهد جعل بکنی برای آن. این هم یک امری است که ایشان دارد که وقتی مولی شی‌ای را به منزله ثانیّه قرار داد و از حیث ثانی قطع کپی‌برداری کرد دیگه خود به خود دنبالش سه و چهار و پنج می‌آید. دیگه احتیاجی به جعل ندارد. هر جا نمی‌خواهد ثانیّه را اعتبار کند چون آن را اعتبار نکرده مستقیماً باید خودش ثالثه را یا رابعه را اعتبار کند، جعل کند. بنابراین این هم یک مقدمه‌ای است، یک مطلبی است در کلام ایشان که کپی‌برداری از مرحله ثانیّه و جعل آن در عالم قانون‌گذاری و اعتبار یعنی المولی عن جعل مرتبه ثالثه، رابعه، خامسه.

سؤال: چرا مستقیماً نمی‌تواند خامسه را کپی‌برداری کند.

جواب: توضیح دادم که چون خامسه یعنی منجز است. یعنی معذر است. خب شما این جا قطع دارید به واقع، حجت ذاتی بر واقع دارید؟ ندارید که. فرض این است که مولی هم از مرتبه ثانیّه کپی برداشته، نگفته این واقع‌نما است. پس آن واقع نه بالقطع پیدا شده و مبین شده، نه بالقطعی که مولی مبینی برای آن قرار داده باشد. وقتی هیچ کدام را قرار نداده آن در غیب الغیوب خودش باقی است.

سؤال: چه اشکال دارد شارع بیاید بگوید این ظن فی الواقع نزد من منجز واقعی است.

جواب: ایشان می‌گویند نمی‌تواند.

سؤال: من هم می‌گویم چرا؟

جواب: چرایش همین است. چون قبح عقاب بلایان است.

سؤال: ...

جواب: نمی‌تواند بگوید، دست او نیست. این که دست او نیست. مولی بیاید بگوید من عقاب بلایان می‌کنم. مگر دست مولی است بگوید. این امور امور واقعی و نفس الامری است نمی‌تواند الان شارع بیاید بگوید بله من عقاب بلایان می‌خواهم بکنم. می‌خواهم بیان نداشته باشم عقاب هم بکنم.

سؤال: بالوجدان شارع ممکن است....

جواب: وجدان می‌گوید. آقای نائینی ... حالا فعلاً در مقام نقل کفر هستیم. الان من در مقام نقل کفرم. کفر را دارم نقل می‌کنم. من می‌خواهم حرف‌های آقای نائینی را بگویم. یک کفرهایی آقای نائینی فرض کنید فرموده می‌خواهیم بگوییم. شما بگذارید این کفرها معلوم بشود چیه تا بعد حالا در مقابلش اسلامش را بیاوریم. بگذارید حرف‌های آقای نائینی روشن بشود.

سؤال: نشد آخه.

جواب: نه روشن نشد نه این که ... نفهمید چی گفتید؟

سؤال: نفهمیدیم.

جواب: یا چرا گفت. درست است یا نه. این که شما می‌فرمایید این که درست است یا نه.

اما آقای نائینی حرفش این است می‌گوید وقتی که ... شما یقین که ندارید، قطع وجدانی که ندارید. شارع هم این جا برای شما اماره جعل نکرده، یعنی نیامده کپی از حیثیت ثانیه بردارد بگوید من می‌گویم طریق به واقع دارید. خب وقتی نه علم داری، نه علمی داری، هیچ کدام را نداری پس بیانی نسبت به واقع نداری، پس واقع غائب است در غیب است بنابراین مشمول حکم عقل می‌شود که آقا عقاب بر آن عقاب بلایان است. چون بیانی نیست؛ نه بیان وجدانی است، نه بیان تعبدی است. هیچ کدام وجود ندارد. پس شما این جا فقط چی می‌توانید بگویید؟ این جا می‌توانی بگویی آقا درست است آن واقع نه علم وجدانی به آن داریم، نه علم تعبدی داریم ولی من مولی به تو امر می‌کنم که انجام بده این را. این کار را انجام بده. حالا یا مطلقاً انجام بده نه علی الله الواقع اگر اصل عملی است. یا می‌گوید علی الله الواقع، آن جایی که برائت جعل می‌کند می‌گوید ترکش کن. آن جایی که احتیاط جعل می‌کند می‌گوید انجامش بده، نه علی الله الواقع. آن جایی که استصحاب جعل کرده به قول ایشان می‌آید می‌گوید علی الله الواقع، به این عنوان.

سؤال: حالا این تنجز و تعذر از این جهت که حرف دوم را یعنی گفته که این کار را بکن به خاطر برائت، از این جهت نمی‌تواند تعذیر شود. شارع می‌تواند تعذیر کند از جهت دوم نه، از جهت واقع. به خاطر این که الان گفته آقا احتیاطاً این کار را انجام بدهید ولو واقعی نیست ولی چون انجام ندادی می‌تواند تعذیر کند.

جواب: تعذیر کند یعنی چی؟

سؤال: یعنی بیان است. همین هم بیان است. نه به خاطر ...

جواب: بیان نیست. خلف فرض است.

سؤال: نه، نه به خاطر بیان آن واقع. به خاطر بیان آن دوم.

جواب: عقاب بر خود این می فرماید یا بر واقع؟

سؤال: نه بر دومی.

جواب: بر خودش؟

سؤال: بله.

جواب: آن خودش که محل کلام نیست. عقاب بر معذر و منجز واقع داریم می گویم.

سؤال: استاد فرق پنجم و چهارم توی این جهت چیه که ... جعل کاشفیت نشده. اگر پنجم قابل جعل نیست چهارم هم قابل جعل نیست.

جواب: نه، چهارم دارد می گوید چی؟

سؤال: جری عملی.

جواب: جری عملی منتها به پنداشت این که واقع است. طریق نداریم. مثل این که می گوید ... محرز می شود.

سؤال: غیر محرز فرق آن اصل غیرمحرز....

جواب: اصل غیر محرز این است که فقط می گوید عمل کن نمی خواهد پنداشتی کنارش داشته باشی. همین عمل کن.

سؤال: خب این فرقی با پنجمی چیه؟ فقط عمل....

جواب: کدام، فرقی با پنجمی چیه؟

سؤال: همین که غیرمحرز توی آن هست. این اصل غیرمحرز...

جواب: پنجم اصلاً جعلی راجع به آن ندارد.

سؤال: شما می گوید که گفتند پنجمی قابل جعل نیست. ولی خب این غیرمحرز هم قابل جعل نیست به این بیان. هیچ کاشفیتی توی آن قرار داده نشده.

جواب: نداشته باشد ولی می گوید عمل کن. می گوید آقا این جور عمل کن. وقتی این حالت برای تو پیش آمد این جور عمل کن. اشکالی دارد.

سؤال: علی أنَّه الواقع می گوید....

جواب: ایشان می‌گویند سوم، ببینید در سوم همین که می‌گویند عمل کن. اگر شک کردی.... مثلاً می‌گویند اگر شک کردی واجب است یا حرام است شما اجتناب بکن بنابر مسلک کسانی که در این صورت حرمت مقدم است. آقا اجتناب بکن، نمی‌گویم واقع حرمت است. ولی اجتناب بکن. پس بنابر این....

سؤال: آن خودش عقاب و ثواب دارد یا به خاطر آن چیز واقعش هست.

جواب: نه به واقع کار ندارد.

سؤال: ولو واقعاً هم چیز نباشد عقاب دارد این؟

جواب: بله دارد. خود این عقاب دارد.

سؤال: یعنی می‌گویند احتیاط کن ولو این که واقعاً هم عقاب باشد.

جواب: بله بله.

سؤال: تجزی است.

جواب: بله بله.

حالا اگر در این موارد

سؤال: این حاشیه‌ای که مقرر زده بود اشکالی نمی‌شود به همین بیان؟

جواب: چرا. ببینید آن در حقیقت اشکال است بر آقای نائینی.

این‌ها فرمایشات آقای نائینی است حالا. آقای نائینی این جا ببینید چون مؤسسين و صاحبان افکار چون هی فکر که می‌کنند هی زوایای فکر... حالا هی به چالش برمی‌خورد دوباره یک جور تصحیح می‌کند، دوباره یک جایی چالش می‌بیند یک جوری تصحیح می‌کند. این در کلمات آقای نائینی که شما می‌بینید آن جا یک جوری گفته، یک جا یک خرده یک جور دیگه گفته. هی دارد فکر می‌کند، هی تلامذه اشکال کردند، هی خواسته ترمیمش کند، هی بالا و پایین رفته فلذا است که به قول مرحوم مظفر اصحاب فکر مثل شیخ انصاری، مثل این بزرگانی که اصحاب فکر هستند این‌ها کتاب‌های خودشان کتاب درسی نیست. به خاطر همین تشویش‌هایی که... یعنی کسی می‌خواهد یاد بگیرد این تشویش می‌بیند. این باید یک ماهر دیگری بیاید بعداً این‌ها را از تشویش بیاورد بیرون منقح کند آن کلام منقح را حالا به عنوان تدریس، به عنوان کتاب درسی در اختیار بگذارد. آن تنقیح شده‌اش. چون آن صاحب فکر هی دارد بالا و پایین می‌کند. این بالا و پایین کردن به درد دانش‌آموزی که ابتدائاً می‌خواهد گوش بکند تشویش می‌آورد. نمی‌فهمد چی شد بالاخره. آن کسی که وارد است باید این‌ها را بیاورد. حالا این عرضی که من کردم این مجموع کلمات این بزرگوار در قطع و در این جا و در استصحاب و در جاهای دیگه روی هم رفته از آن در می‌آید که این جور می‌خواهد بفرماید.

حالا این حرفی که آقای عظیمی زدند خب این را هم ممکن است یکی از اشکالات باشد که خب پس شما در موارد مثلاً جعل احتیاط باید بگویید بر واقع عقابی نیست. چون واقع همان طور مشکوک و عدم بیان دارد واقع و حال این که این خلاف است. خب ایشان

ممکن است از این تخلص بجوید. بگوید که در خود احتیاط بله، مرحله سوم، کپی برداری از مرحله سوم شده ولی چون ما به حسب ادله فهمیدیم، به حسب روایات فهمیدیم بر واقع عقاب می شود در این موارد می فهمیم به دلالت التزام که در این موارد شارع چه کرده؟ شارع اهتمام دارد نسبت به آن واقع و هر جا شارع اهتمام داشته باشد به واقع پس آن را اظهار کرده با دلالت التزام، از جهت این که اظهار کرده به دلالت التزام که من از آن واقع دست برنمی دارم و اهتمام دارم نسبت به آن، از این جهت آن واقع منجز می شود. از باب این دلالت التزامی، خب این فرمایش محقق نائینی رضوان الله علیه است.

حالا این مطالبی که عرض کردم بعضی هایش در صفحه 482. قبل از این که این عبارت را بخوانم این مطلب را هم عرض بکنم که باز این هم مطلب مهمی است در کلمات محقق نائینی که حالا که این مسأله روشن شد که اماره شدن، اصل شدن یا اصل محرز شدن، یا اصل غیر محرز شدن، همه این ها بدور مدار این که از کجای حجت ذاتی و قطع کپی برداری شده باشد. کل ذلک که این اماره هست یا اصل محرز است یا اصل غیر محرز است تمام ملاکش این است، نه چیزهای دیگر. فلذا ممکن است یک چیزی در ظاهر به نظر آدم بیاید این اماره است ولی در واقع اصل باشد. چرا؟ چون از ادله می فهمیم که این کپی برداری از کدام شده؟ از سوم شده. یک جا یک چیز به نظر می آید اصل است و لکن نه، معلوم می شود این اماره است. چون از حیث دوم کپی برداری شده. مثلاً ایشان فرموده است که:

لا یبعد ان تكون قاعدة التجاوز و اصاله الصحة بل الاستصحاب فی وجوه من هذا القبیل،...

می فرماید قاعده تجاوز و اصاله الصحة. قاعده تجاوز ظاهرش این است که این چه؟ توی ذهن انسان می آید که قاعده تجاوز اماره است. چرا؟ برای این که توی بعضی از نصوصش هم هست، چون آن در آن موقعی که آن عمل را انجام می داده اذکر بوده، حواسش بیشتر بوده. بنابراین حالا که از آن عمل گذشته، شک می کند آوردم یا نیاوردم آن حالت روانی انسان و این جهت انسان اماره است که انجام داده. یک آدمی که در مقام عمل بوده، می خواسته اعمال را درست انجام بدهد، اجزاء و شرایط را بیاورد می شود آن موقع نیاورده باشد؟ مضمون این است که آورده. یا در اصاله الصحة باز این که شخص عمل را صحیح انجام داده، چه خود انسان، چه دیگری خب بلده، در مقام استنتاج است، می خواهد کارش به نتیجه برسد، آدمی که این جوری است خب درست انجام می دهد. پس این هم یک اماره است بر این صحت. ایشان می فرماید علیرغم این که این جوری است ولی از ادله این ها ما استفاده کردیم که شارع کپی برداری از مرحله دوم در این ها نکرده. کپی برداری مرحله سوم را کرده. یا مرحله چهارم را کرده. فلذا می گوئیم قاعده تجاوز اصل است. فلذا می گوئیم اصاله الصحة اصل است. استصحاب هم ایشان می فرمایند فی وجوه ممکن است این جوری بگوئیم که در استصحاب بعضی ها گفتند همان مرحله دوم است مثل آقای خویی که ایشان استصحاب را اماره می داند. ولی ایشان می فرمایند که نه، ولو ظاهر دلیلش ابتدائاً بدو این جوری است ولی آدم دقت که می کند می بیند این جوری نیست. آن جا در حقیقت چه در اصاله الصحة، چه در قاعده تجاوز، چه در استصحاب شارع طریق به واقع قرار نداده و لذا مثبتاتش حجت نیست. فقط گفته جری عمل کن اما در استصحاب جری عملی مثل کسی که قاطع است، که بانی بر این است که واقع است دارم انجام می دهم. این جور. خب ایشان می فرمایند که:

ان المجعول فی الامارات انما هو الجهة الثانية من الجهات الثلاث التي يقتضيها العلم

الطريقى،... (آن جهات ثلاث چيه؟) و هى: كونه صفةً قائمةً فى النفس، و كونه كاشفاً و طريقاً الى المعلوم، و كونه محركاً عملاً نحو المتعلق. فهذه الجهات الثلاث كلها مجتمعةً فى العلم الطريقى.

و المَجْعُول فى باب الأمارات إنما هو الجهة الثانية من هذه الجهات، و فى باب الأصول العملية المحرزة إنما هو الجهة الثالثة.

و أمّا الجهة الأولى: فهى من اللوازم التكوينية للعلم الوجدانى غير قابلة لأن تنالها يد الجعل التشريعى،...

سؤال: جهت ثالثه غير محرز شد ديگه.

جواب: حالا بله. همین که می‌گویم کلماتش چیز هست. گفته همان جهت ثالثه که چی باشد؟

سؤال: ... عملی و ...

جواب: احسنتم. آن توی بیان ما، ایشان الان این جا فرموده جهت ثالثه. بعد حالا عرض می‌کنیم.

بعد تا این که می‌فرمایند که:

نعم: للعلم جهة رابعة، و هى: كونه مقتضياً للتَنَجُّز عند المصادفة و المَعْدُورِيَّة عند المخالفة، و هذه الجهة إنما تكون فى عرض اقتضائه الحركة و الجرى العملى فالجهة الثالثة و الرابعة..

که الان اضافه کردیم. قبلاً گفتیم سه جهت است، یک جهت رابعه هم حالا اضافه کردیم. آن جهت ثالثه که جرى عملی باشد. فعلاً جرى عملی را دو قسم نکرده تا این جا. جرى عملی. بعداً می‌فهمیم جرى عملی را ایشان دو قسم می‌کند؛ یکی جرى عملی صرف، یک جرى عملی بانیاً على أنه الواقع. بعد که کلماتش می‌آید. فلذا ما جرى عملی را چند قسم کردیم؟ دو قسم. گفتیم ثالثه و رابعه. این‌ها کلمات خودش هست ولی توی این کلمات همین که می‌گویم تشویش دارد و این‌ها برای همین است. یعنی مرتبه ثالثه را جرى عملی قرار داده می‌گوید اصول محرز هم مال همین است. اصول غیر محرز هم مال همین است. بعداً می‌آید توضیح می‌دهد می‌گوید نه اصول محرز آن جرى عملی‌اش فرق می‌کند با اصول غیر محرز. پس بنابراین جرى عملی را دو قسم کرده. بنابراین ما هم به خاطر این گفتیم که فرمایشات محقق نائینی این می‌شود که برای قطع پنج مرحله هست. پنج جهت وجود دارد یکی همان كونه صفتاً للنفس، كونه كاشفاً، جرى عملی صرف، جرى عملی بانیاً على أنه الواقع و خامس هم معذريت و منجزيت.

بعد در صفحه 486 فرموده که:

فالمَجْعُول فى الأصل المحرز هو الجهة الثالثة من العلم الطريقى، و هى الحركة و الجرى العملى نحو المعلوم، فالإحراز فى باب الأصول المحرزة غير الإحراز فى باب الأمارات، فإنَّ الإحراز فى باب الأمارات هو إحراز الواقع مع قطع التَّطَرُّع عن مقام العمل،...

... محرز واقعی. محرز واقعی که شدی خود به خود بقیه چیزها دنبالش می‌آید.

و أمّا الإحراز فى باب الأصول المحرزة: فهو الإحراز العملى فى مقام تطبيق العمل على المؤدّى، فالفرق بين الإحرازين (يعنى احراز باب امارات) ممّا لا يكاد يخفى.

و أمّا الأصول الغير المحرزة: فالمجوعول فيها مجرّد تطبيق العمل على أحد طرفى الشكّ من دون البناء على أنّه هو الواقع،...

پس بنابراین، ایشان این طور می‌فرماید، من دون این که به واقع، پس بنابراین جری عملی را چند قسم کرد؟ دو قسم کرد. گفت یک جری عملی توی اصول غیرمحرزه داریم که بنائاً على أنّه الواقع نیست، فقط همین جری عملی است. ولی در مورد اصول محرزه جری عملی است با یک اضافه. على أنّه الواقع. این کلماتش را که روی هم بریزیم پس بنابراین خوب بود که ایشان از اول نمی‌فرمود سه تا، بعد یکی اضافه کند، بعد آن سه تا را بعد بیاید توی کلمات یک جوری تفسیر کند دو تا از توی آن در بیاید. از اول می‌فرمود پنج تا است. و صاف می‌فرمود پنج تا است. امارات کپی‌برداری از مرحله ثانیه شده، اصول غیرمحرزه از ثالثه شده، اصول محرزه از رابعه شده. پنجمی هم مستقیماً قابل این که کپی‌برداری بشود نیست الا این که قبلی‌ها بشود. آن قبلی‌ها که شد به یک وجهی آن پنجمی هم به دنبال خواهد داشت. این فرمایش محقق نائینی رضوان الله علیه. خب حالا ببینیم این فرمایش تمام است یا تمام نیست ان شاء الله شنبه

و صلى الله على محمد و آل محمد.

پایان جلسه 5